

واکاوی رویکرد فرااخلاقی جان دیویی با تاکید بر مولفه های تحول گرایانه داروین

سید صابر سیدی فضل اللهی^۱

چکیده

«انسان در دنیای حدس ها، معماها و احتمالات زندگی می کند» جان دیویی جان دیویی پژوهش اخلاقی را بخشی از پژوهش تجربی می داند. رویکرد او ابزار گرایانه است. احکام ارزشی (داوری های ارزشی) ابزاری هستند برای این که در شرایطی که عادات، برای هدایت رفتار کفایت نمی کند، رفتار را به نحو رضایت بخشی جهت دهی کنند. در این رویکرد عمل گرایانه، تضمین داوری های ارزشی بستگی به شرایط و رفتار خود انسان دارد نه در گرو یک مرجع پیشینی مثل عقل محض یا مثل افلاطونی.

آنچه مد نظر ما در این مقاله بوده است واکاوی رویکرد فرااخلاقی جان دیویی با تاکید و محوریت ارتباط و تاثیر پذیری وی از نظریه تکامل داروین می باشد. قصد داریم خوانشی جدید از نظریات این فیلسوف برجسته و تاثیرگذار قرن نوزدهم آمریکا و جهان داشته باشیم. هدف گذاری اصلی ما واضح شدن نقاطی کلیدی است که بین روش ها و نتایج فلسفی جان دیویی پیوند برقرار می کنند، تا به طور تحقیقی به نقاط مهم در نظریات فلسفه اخلاق وی که از نظریه تکامل داروین تاثیر پذیرفته اند، دست پیدا کنیم. محل های اتصال و پیوند مسیر ها و روش ها، با نتایج فلسفی ایشان همان ریشه هایی هستند که بستر اندیشه جان دیویی بوده اند و باعث زمینه گرایی و توجه به اجتماع و نظریه پردازی در حوزه دموکراسی و سیاست شده اند.

واژگان کلیدی: جان دیویی، داروین، داوری ارزشی

۱. دکترای دامپزشکی و دانشجوی دکترای تخصصی فلسفه غرب دانشگاه آزاد تهران مرکز

مقدمه

هدف اصلی از بیان گزاره های ارزشی (درست و غلط، خوب تر و بدتر) این است که برای حل مسائل آینده بر طبق یک اصول، تصمیم بگیریم. تاکید اصلی دیویی این است که این گزاره ها خود بخشی از وسیله ها و مقدماتی هستند که آن عمل را به وجود آورده اند (Dewey, 1915, 16-17). برای تعیین داوری های ارزشی در فلسفه اخلاق دیویی، ما ابتدا باید متوجه تفاوت بین ارزش گذاری و ارزیابی باشیم. و تصویری که دیویی از واژه های میل (تمایلات)، پسند(ذوق) و نفع (مصلحت) ارائه می دهد. سپس کارکرد ابزارگرایانه داوری های ارزشی را نشان خواهیم داد و این که اعتبار آن ها قابل بررسی مجدد بوده و باید به بوته آزمایش و تجربه سپرده شود.

« امور جاری در جامعه، همان اند که هستند، تنها چیزی که درباره شان می توان گفت مربوط به شرایط زاینده آن ها و پیامدهایی است که بر می انگیزانند، این تصور که امور به صورت ارزش های مستقیم خود را به اندیشه و گفتمان تحمیل می کنند ناشی از اشتباه گرفتن مقولات علی به جای ویژگی های بی واسطه است. مثلا اشیا را می توان به جهت یاری دهنده بودن از هم متمایز نمود اما این کار مشخص نمودن جایگاه آنهاست به لحاظ ارتباط علی و مشخص کردن ارزش ها نیست.... باید بین وسیله بودن و نتیجه شدن امور تفاوت قایل شویم.... چیزهای خوب تغییر می کنند و از بین می روند، نه فقط به خاطر تغییراتی در محیط اطراف بلکه به سبب تغییراتی که در خود ما رخ می دهد.» (استراترن، ۱۳۸۹، ۵۶)

مولفه های تحول گرایانه چارلز داروین

در این قسمت به تعداد محدودی از مولفه های نظریه تحولی داروین که در این مقاله با سخنان جان دیویی تطبیق داده شده است، اشاره می کنیم:

ارگانیسم و موجود زنده (داروین، ۱۳۸۰، ۱۱۲)

عادت، سازگاری و انتخاب طبیعی (داروین، ۱۳۸۰، ۱۱۵)

شرایط زیستی یا محیطی (داروین، ۱۳۸۰، ۱۸۰)

لازم به ذکر است که اصل علیت، اصل حرکت و اصل تبدیل تغییرات کمیتی به تغییرات کیفیتی از اصولی است که نظریه تکاملی داروین بر آن استوار گشته است. (داروین، ۱۳۸۰، ۱)

ارزش گذاری و ارزیابی

تمایز قائل شدن بین ارزش گذاری و ارزیابی، آن تفاوت ساختاری و حائز اهمیتی است که زمینه فرا اخلاق دیویی را صورت بندی می نماید. او این تمایز را با توجه دادن به کاربردهای واژگان مشخص می نماید. وی تمایز ارزش قائل شدن یا احترام گذاشتن به چیزی در مقابل ارزیابی کردن (سنجش رفتار یا گفتاری) را مدنظر دارد. در نگاه اول واژه (اعتبارسنجی) "valuation" ممکن است دوپهلوی به نظر بیاید که نتوان مرز مشخصی برایش ترسیم نمود. همین طور کلمات Valuing, prizing, and

esteeming، به معنی طرز تلقی هایی هستند که انگیزه حرکت و فعالیت را ایجاد می کنند. توجه دیویی در روند عمل تصمیم گیری انسان به تاثیر برجسته ارزش گذاری در رفتار فرد می باشد. آنجایی که فرد حکم به خوب بودن یک امر می دهد و باعث می شود انسان فکر یا رفتار خاص را خیلی مهم یا یک امر هنجاری تلقی کند.

این عمل تجربی (ارزیابی و بار ارزشی به گزاره ها دادن)، بیان کننده هیچ محتوا و ما به ازایی نیست. اگرچه آن یک ارزش مثبت یا منفی قلمداد شده و در ایجاد حرکت و انتخاب آن کار توسط فرد نقش اساسی داشته است. اما اعتقاد دیویی این بود که این ارزش گذاری ها بیشتر یک گرایش و نگرش قابل استفاده، کارا و تاثیر گذار هستند و نه یک تجربه و عامل منفعل و بدون تاثیر. از نظر دیویی فضیلت های اخلاقی و ارزش دآوری ها و باید نبایدها بیشتر محرک و موتور عاطفی برای به حرکت در آوردن امور اجتماعی هستند. در پس این اعتقادات دلیل و واقعیتی وجود ندارد. به خصوص واقعیتی غیر قابل تغییر و جهان شمول که احیانا دستور آن هم از آسمان و ماروا آمده باشد. نگرش هایی مانند عشق ورزیدن، احترام گذاشتن، یا برعکس آن تنفر داشتن و خوار شمردن چیز یا کسی، ذاتا گرایش به عمل دارند (Dewey, 1915, 23-27).

دیویی در اثر دیگر خود غیر قابل انعطاف بودن رفتارگرایی صرف را پذیرفت و به بررسی ویژگی های عناصر درونی و عاطفی که در شکل گیری ارزشگذاری های آدمی موثرند پرداخت.

(Dewey, 1939, 199, 202-3)

در نگاه اولیه، ارزش گذاری ها تمایل و انگیزه هایی برای اقدام و حرکت هستند: به دست آوردن، تغذیه کردن از مواد بخصوص و یا در جهت دیگر، برای دوری کردن، رد کردن و فراری دادن بعضی جانوران و انسان ها. آدمی برای انجام این کارها هیچ احتیاجی به ایده ارزشی ندارد. این دسته از ارزش گذاری ها نشان دهنده غرایزی می باشند که اشیا را دفع یا جذب می کنند. به عبارتی جان دیویی می خواهد بیان کند که ارزش این رفتارها مشخص است. چرا باید دنبال غذا رفت چرا باید از حیوان درنده فرار کرد. چرا باید کار کرد. دلایل ارزشمند شدن این کارها و این رفتارهای انسان، مشخص است. مثل زمانی که نوزاد سر خود را به سمت صدای یک انسان می چرخاند. یا هنگامی که سر خود را از برخورد یک مگس به صورتش حفظ می کند. این خوب بودن و بد بودن ها و این ارزش گذاری ها ساده است. شخص به سادگی از انگشتانش برای برداشتن غذا استفاده می کند، بدون اینکه لازم باشد قبل از این عمل فکر کند. مثلا فکر کند من می خواهم غذا را بردارم چطور باید این کار را انجام بدهم. عادت های ما نیز از همین نوع انتخاب ها و اولویت بندی ها تشکیل می شوند. در این قسمت تاثیر پذیری جان دیویی از مبحث عادت و سازگاری چارلز داروین در کتاب منشا انواع نمایش داده می شود. (داروین، ۱۳۸۰، ۱۴۰-۱۲۰)

باید بین ارزش گذاری های اولیه با امیال و نیز خوشی ها (لذت ها) تفاوت قائل شویم، امیال و تمایلات دارای محتوای شناختی (گزاره های شناختی) هستند، زیرا طبق تعریف، امیال و تمایلات متضمن یک

چشم انداز پایانی (دیدگاه غایی) می باشند. دیویی استدلال می کند که امیال صرف، در پی واکنش به آنچه انجام می شود اتفاق می افتند (Dewey, 1939, 207). لذت و حسی خوش داشتن، به صورت مجزا درک می شود. تجربه ای که از بیرون به ما وارد می شود و فاقد یک جنبه رفتاری درونی است. دیویی باور دارد این دیدگاه که لذت ها را مطلق و مجزا در نظر می گیریم ریشه در جهت گیری های فلسفی خاصی در ما دارد (Dewey, 1915, 40-1). در حالی که از آن فعالیت ها لذت ایجاد نمی شود. در حقیقت وقتی ما از چیزی لذت می بریم، ما فعالانه با آن درگیر هستیم و عمیقا به آن مشغول شده ایم به طور مثال وقتی یک بستنی قیفی را می چشیم: بستنی را به اطراف زبانمان می زنیم، آن را می خوریم، به طعم و بافت آن توجه می کنیم، به همه زوایای آن نگاه می کنیم که مبادا قطره ای از اطراف آن بچکد. این اعمال، تجربه ای منفعل و غیر فعال نیستند بلکه بخشی از لذت خوردن یک بستنی قیفی است. (نقیب زاده، ۱۳۹۵، ۵۶)

ارزش گذاری ها ممکن است در آغاز به طور ناگهانی و سریع بیان شوند. یک کودک ممکن است (یک دفعه از فرط شادی) بالا و پایین بپرد، در لحظه مزه کردن بستنی بگوید «بی نظیره». یک عکس العمل خود به خود که اصلا درباره گفتن آن بررسی و تفکری صورت نگرفته است. «بی نظیره» بیان کننده یک داوری ارزشی نیست. حالتی را در نظر بگیرید که کودک کمی فکر می کند و از سر آگاهی می گوید من این بستنی را دوست دارم. باز هم اینجا قضاوتی ارزشی صورت نگرفته است. (هر چند او قضاوتی صورت داده اما به این رویداد داوری ارزشی نمی گوئیم). تنها وقتی این ارزیابی را قضاوتی بر اساس درست و غلط (ارزشی) می دانیم که کودک یک نتیجه گیری کلی انجام دهد و یک سوال و جواب شکل بگیرد. مثلا بستنی خوردن کار خوبی است و شخص باید آن را در فلان شرایط انجام دهد (Dewey, 1939, 208-9; Dewey, 1925, 84-6).

بنابراین، داوری های ارزشی قضاوت هایی عملی و کاربردی هستند. اگرچه ممکن است صورتی توصیفی داشته باشند (الف خوب است، الف درست است) در نهایت همان ها هستند که ارزش ها را در ما می سازند و یا ما را به سمت آن هدایت می کنند. آنچه فلسفه دیویی را کاربردی و عمل گرایانه و زمینی کرده و با پیوستی عمیق به علوم و زندگی روزمره مردم پیوند زده، توجه وی به علم زیست شناسی و بخصوص اندیشه داروین است که در زمان جان دیویی به داروینیسیم شهرت یافته بود، واژه ای که در مقالات و سخنرانی ها و آثار دیویی از بسامدی معنی دار برخوردار است. در علم زیست شناسی و مطالعه طبیعت، اختیار و اراده انسان جهت شناخت و استفاده کردن و نتیجه گرفتن از گیاهان و جانوران معتبر دانسته شده و عامل تغییر مواد و بسیاری از رویدادهای طبیعی در خود طبیعت و اجزای آن جستجو می شود. در حالی که در بسیاری از نحله های فکری که در گذشته وجود داشته است تقریبا بیشتر امور تاثیر گذار در زندگی انسان به علت هایی خارج از اختیار انسان و خارج طبیعت ارجاع داده می شد. (زمانی، ۱۳۸۶، ۱۵۰)

حال به ادامه گفتمان دیویی در تقریر روانشناسانه- فیلسوفانه وی می پردازیم: وقتی انجام یک اقدام فوری لازم می آید و آنگاه در اثر داوری و تصمیم گیری اتخاذ شده (که در پی یک ارزش گذاری پیشین شکل گرفته است) نتایج مهم و احیانا ناخوشایندی به بار می آید، لزوم بررسی «ارزش هایی که برای ما وجود دارند» بیشتر به چشم می آید. با یک مثال دیویی بحث را دنبال می کند: آیا فردی که به لاکتوز شیر حساسیت دارد ممکن است بداند که بعد از خوردن بستنی معده اش درد خواهد گرفت، و آیا بعد از دل درد شدن، می تواند بفهمد که علت آن، بستنی بوده است. آیا او حتما باید بستنی خوردن را رها کند. آیا راهی هست که بتواند از علائم ایجاد کننده دل درد جلوگیری کند. آیا بدون لاکتوز آن، وجود دارد؟ حال که برخی راه حل ها را برای رفع مشکل او ترسیم کردیم، او نیز ذهنی پر از راه حل های مختلف دارد، از قبیل اینکه آیا قرص، عوارض جانبی دارد؟ آیا بستنی بدون لاکتوز مزه خوبی دارد؟ دیویی نتیجه می گیرد: نتایج و عواقب، خودشان مقصود ارزش گذاری ها هستند، که شکل گیری یک چشم انداز جدید را پایه گذاری می کنند. در مثال مذکور، در مصرف بستنی بدون لاکتوز، از آنجا که مصرف قرص ها ناخوشایند است پس مزه بستنی بدون لاکتوز خوب به حساب می آید. داوری ارزشی مقایسه ای، راه گشا و کاربردی است، زیرا به کار بستن آن رفتار، ما را به سمت بهترین راه حل برای مشکل شخص رهنمون می سازد. بنابراین داوری های ارزشی یا ارزیابی های کلی منجر به بوجود آمدن ارزش های جدید و ارزش گذاری های جدید می شود. این رخداد دارای دو معنا است: یکی برای ماهیت ارزش گذاری، و دیگری برای تشخیص داوری های ارزشی. هنگامی که ارزش ها در پاسخ و در پی داوری های ارزشی تغییر کنند، آن وقت آن ها تبدیل به میل، سلیقه و منفعت خواهند شد. در گام بعد، به این دلیل که کارکرد داوری های ارزشی، ارزشگذاری های جدیدی را شکل می دهند تا بتوانند مشکلات و مسائل فرد انسانی را حل و فصل کنند، می توان آن ها را ابزارهایی قلمداد کرده که کیفیت و میزان خوبی آن ها منوط به میزان عملکرد و کارایی شان می باشد.

تمایلات، دلبستگی ها(مصالح فرد)، ذوق ها(پسندها)

دیویی بر این مطلب تاکید دارد که بسیاری از ارزیابی ها و ارزش گذاری های بزرگسالان، آن طور که در نوزادان می بینیم به طور کامل ذاتی نیستند. در این فرآیند ذهنی، نقش «فهمیدن» در ارزش گذاری فرد اندک است. ترکیبی هست از یک فهم حداقلی، وابسته به نتایجی که در پی خوردن بستنی رخ می دهد.

در مثال بستنی که چند سطر قبل شرح دادیم، فرد حساس به لاکتوز در آغاز، بستنی را به صورت غریزی می خورد، یا شاید از سر عادت، بدون اینکه بخواهد به آن فکر کند. رفتار او یک ارزش گذاری ذاتی و غیرتاملی بود. پس این مثال، یک ارزش گذاری غیر تاملی و وابسته به غریزه است (Dewey, 1927, 40-55)

وقتی متوجه شد که عمل خوردن بستنی او را دچار مشکل می کند، او این مشکل را مورد بررسی و تحقیق قرار داد، بند بند اجزای آن موضوع را، با هدف حل آن مساله، تا یافتن یک راه جایگزین که کار کند، عملی و راهگشا باشد و به وسیله آن بتواند آن مانع را از سر راه بردارد و بستنی را با لذت میل کند. «کارا بودن» لزوماً به معنی یافتن یک راه جایگزین برای ادامه همان فعالیت با همان ارزش گذاری های قبلی نیست. عمل او تغییر کرده است: حالا دیگر او از بستنی بدون لاکتوز استفاده می کند. از دیدگاه روانشناسانه، فعالیت ارزشیابی او دچار تغییر شده است، نه تنها در مورد شی ای که با آن در تعامل بود، بلکه نهاد شناختی خود او نیز تغییر کرده است: این تغییر متضمن یک فهم عمیق و ماهرانه از آنچه که در پی عمل اتفاق خواهد افتاد، بوده است، که منعکس کننده نگاه محققانه شایسته اوست. (Welchman, 1995, 37-46)

آنچه در پاراگراف بالا در روند استدلال دیویی می بینیم، پیگیری معلول ها و علت ها در پی یکدیگر است این روش علوم تجربی است. لازمه به کار بردن این روش نداشتن پیش فرض های تثبیت شده قطعی است. در حین تحقیق و برای اینکه جستجوگرانه و پرسش گرانه به علت های مختلف شک کنید و در نتایج خود تردید حاصل کنید این کار برای رسیدن به هدفی بهتر اما نسبی است. هدفی که شرایط در آن تاثیرگذار است. شرایط هم دائم در حال تغییر هستند، هر چند این روند ممکن است ذهن انسان را مشوش کرده و او را در تصمیم گیری ها و تعیین معیارهای آشکار و پنهان که در ذهنش وجود دارد، دچار مشکل می کند (که همان ارزش ها و ملاک های قبلی در تصمیم گیری های بعدی تعیین کننده هستند). اما این مشکل هم در نظر دیویی باید با راهکاری علمی مرتفع گردد (روزنبرگ، ۱۳۹۲، ۳۲۶-۳۲۳).

رهاورد این قبیل ارزیابی ها، اتخاذ نظری به انتهای کار داشتن (در آغاز کار) است، نهادی که از میل نشات می گیرد. اصطلاح «تمایلات» در نزد دیویی به زبان امروز ما بیشتر به «تصمیم و نیت» یا «هدفی در نظر داشتن» یا حتی «طرح و برنامه» نزدیک است (Dewey, 1939, 238). به طور دقیق تمایلات گرایش به عملی است که یک فاعل (فرد انجام دهنده)، آن را نزد خود پذیرفته، نه مثل یک عکس العمل ساده که توسط یک محرک بیرونی بر ما وارد شده است. مثلاً وقتی که کسی به پشت ما می زند و ما ناخودآگاه بر می گردیم. آن «میل» این طور نیست. پشت «میل» های ما تفکری خوابیده است، یک ارزش گذاری آگاهانه و نه فقط صرفاً یک حالتی که توسط محرک تاثیر گذار به وجود آمده باشد. بلکه یک فعالیت «ذهنی-عاطفی-محرکی»، یک «اتحاد و اشتراکی بین عزیز شمردن و ارزیابی کردن ایجاد نمودن» (Dewey, 1939, 218). این یک حالت شناختی (ادراکی) است. همانطور که فرد در این فرآیند ارزیابی جدید شرکت می کند، در عین حال عواقب و نتایج عمل و رفتار را در آن تجربه می کند. تفکر بر این نتایج و عواقب پس از گره خوردن با ارزیابی های بیشتر، به ارزیابی های هوشمندانه تر تبدیل می شود و این خود مقدمه ای برای ارزیابی نمودن های بعدی می شود. نتیجه

این رویکرد منتقدانه و پالایش گر، تفکیک قائل شدن بین میل و سلیقه از یک طرف با «تمایل و خواسته عقلانی» (Dewey, 1922,15) و «میل یا تمایل بر پایه دلیل» (Dewey, 1925, 95). فرد تازه کار و فرد خبره، قاعدتا هر دو تمایل به انجام یک کار را دارند. با این تفاوت که فرد دوم، فهم عمیق و اندیشه تراش خورده تری از ویژگی ها و شرایط موضوع دارد، و اینکه در تجربه های مختلف ارزیابی ها و تحلیل های بیشتری به دست آورده و امثال همین ویژگی های شایسته است که ضمانت و اطمینان حسن انجام کار را بالا می برد. تمایلات (تصمیم های هدفمند) ما به طور منفک و مجزا از هم نیستند. ما بر روی نتیجه ها و عواقب تلاش هایمان و آنچه رخ داده است تامل می کنیم تا تمایلات و خواسته هایمان را بطور بهتری ارضا و برآورده کنیم. ارزیابی چنین پی آمدهایی مقدمه ای می شوند برای اصلاح میل های ما، پس آن ها در هم تاثیر و تاثر دارند و با یکدیگر هم آهنگ می شوند. دیویی چنین میلی هایی را که به طور سیستماتیک با هم هماهنگ شده اند را منافع یا مصالح فرد می نامد (Dewey, 1939,207).

مباحث این قسمت نمایش و ظهور کتاب اصل انسان داروین می باشد که در فصل چهارم کتاب داروینیسیم و تکامل در توضیح و بسط عبارت های غریزه، استقرا و عواطف آدمی در آن قسمت بیان شده است. (بهزاد، ۱۳۸۰، ۱۸۹-۱۷۵)

داوری های ارزشی به عنوان ابزار و وسیله

دیویی داوری های ارزشی را به عنوان ابزار در سه معنا و مفهوم که البته به صراحت حدود آن متمایز نیست، مطرح می کند. ابتدا ما می توانیم از عملکرد پایه ای داوری های ارزشی صحبت کنیم. مرحله ارزیابی، ساخت یک داوری ارزشی، بازگرداندن و از سرگیری فعالیت یکپارچه، زمانی که مسیر طبیعی فعالیت با یک شرایط مشکل ساز منقطع و متوقف شده است. (Dewey, 1939, 221-2). این شرایط، باعث ایجاد دودلی و شک در عملی که می خواهد انجام شود، می گردد. دیدگاه مهم دیویی این است که داوری های ارزشی اساسا و ضرورتا قضاوت های عملی خواهند بود. هدف این داوری ها و ارزش گذاری ها «پیشبرنده و راهنمای عمل بودن» می باشند، نقش آن ها یک توصیف غیر موثر درباره اشیا و اتفاقات نیست. ساختن این قضاوت ها یک ابزار لازم است برای تصمیم گیری در اعمال جدید پیش رو که فرد بتواند بوسیله آن توانمندی درونی، با مسئله ها و چالش های جدید روبرو شود (Dewey, 1915, 14-16).

دوم، محتوای داوری های ارزشی راجع به ارزش اعمال و موضوعات (به عنوان وسایل آن) است. ارزش آن ها با نتایج آن ها گره خورده است، و یا اینکه نتایج و پیامدهای ارزش گذاری آن ها در شرایط موجود (مربوطه) است. داوری های ارزشی به شکل صفحه بعد هستند:

اگر شخصی به شیوه ای خاص عمل کند (یا آن موضوع را ارزش گذاری کند)، آنگاه نتایج و اتفاقات معینی به دنبال آن خواهد آمد، که ارزش گذاری (اموری را دارای ارزش قلمداد کردن) می شود (Dewey, 1922,11). تفاوت بین این که یک امر خیر، واقعا خیر است یا ظاهرا، بین این که یک امر

خیر، برخاسته از تامل و اندیشه است یا عکس آن، از تجربه های مفرد و تنها و بلافاصله به دست نمی آید، بلکه در پی نگاه به نتایج گسترده تر آن اعمال و چگونگی ارزشمند شدن آن ها به دست می آید. بستنی برای یک فرد حساس به لاکتوز در نگاه اول خوب و خوش به نظر رسید، اما او سریعاً ارزیابی را در دستور کار قرار داد. او با توجه و دقت به نتایج غیر قابل تحمل مصرف آن فهمید که واقعا خوردن بستنی برای او کار خوبی نیست. داوری های ارزشی امور را در زمینه گسترده ای که در آن قرار گرفته اند و با توجه به نتایجی که در پی دارند به قضاوت می نشینند. (Dewey, 1939, 209-213).

سوم، در حالی که فرآیند داوری ارزشی در یک وضعیت و مسئله وارد کارزار شده تا قضاوتی بکند و فعالیتی راهش را پیدا کند، غالباً قبل از این که به جوابی برسد، عمل از دست رفته است. این تجربه های ما در تصمیم گیری ها و قضاوت هاست که راه را در کشف شواهد جدید در موارد مشابه هموار می کند. به وسیله هوش انسانی، ارزش ها به طور موقت و نه قطعی و همیشگی نزد ما موجودند، تا در حوادث و اتفاقات پیش رو چه نتایجی را از خود به بار بیاورند. اگر شرایطی پیش آید که آن ارزش ها دیگر کارایی نداشته باشند و ضد ارزش به بار بیاورند، آنگاه آن ها دیگر ابزار مناسبی برای حل مشکلات و مسائل پیش روی ما نیستند و زندگی را سخت تر نیز خواهند نمود. همانطور که فرضیه های علمی ابزاری برای کشف اطلاعات جدید در مورد جهان است پس داوری های ارزشی و اصولاً ارزش های شکل گرفته در جامعه ناشی از نتایج عمل های خود افراد آن جامعه هستند و به سبب راهگشایی در امور و برای ایجاد زندگی بهتر، پدید آمده اند پس هر گاه کارایی خود را از دست بدهند باید جای خود را به ارزش های جدید بدهند. (Dewey, 1922, 19-26; Dewey, 1925, 88-9).

تاکید بر تجربی بودن داوری های ارزشی

معرفت شناسی اخلاقی پراگماتیستی دیویی از رویکرد ابزار گرایانه او در بحث داوری های ارزشی تبعیت می کند. این مطلب که داوری های ابزار گرایانه در معرض تایید و آزمایش تجربی قرار دارند امری غیر قابل انکار است، زیرا داوری های ابزاری، با ادعاهای تجربی درباره علیت سر و کار دارند. ما فرضیه های علمی را با در نظر گرفتن سابقه آن ها و پیش بینی نتایج شان محک می زنیم. به همین ترتیب ما داوری های ارزشی را به وسیله نقش و کارکرد آن ها محک زده و سنجش نتایجی که در مسیر داوری هایی که قبلاً پیش بینی کرده ایم را در نظر می گیریم. کار و فعالیت بر روی قضاوت های ارزشی (خود) – اینکه آن ها را به بوته عمل آورده ایم – اطلاعات و سوابقی را برای ما فراهم می کند که با آن تایید یا عدم تایید داوری های ارزشی موجود را متوجه می شویم. به طور خلاصه، یک داوری ارزشی این مطلب را به ما القا می کند که « امتحانش کن، مورد پسند شما خواهد بود». بیان ساده ای است که به تایید و رد تجربی مربوط می شود. داوری های ارزشی آگاهانه، با آزمون و خطاهای تصادفی به دست نمی آیند، بلکه از طرح ماهرانه تایید شده قبلی «امتحان کن- بیسند» به دست می آیند که نظم و قاعده ای به ما می دهد که در شرایط های جدید اما مشابه به همان الگو

داوری کنیم، به مرور در پرتو تجربیاتی که ما در اثر نتایج گسترده عمل و تلاش در شرایط و موقعیت های مختلف به دست آورده ایم داوری های ارزشی ما مدام تغییر کرده و اصلاح می شوند. (Fesmire,2003,66)

دیویی با شناخت شناسی اخلاقی خود، دلالت ها و معانی ساختار شکنانه مختلفی را در حوزه اخلاق معمول و اصول اخلاقی فلسفی مرسوم بوجود آورد. اخلاقیات سنتی و متعارف تلاش می کردند تا مردم را به پیروی بدون هیچ پرسشی از خود وادار کنند. دیویی بیان می کند که این روش یک فرمول بی سرانجام و ناپخته بود، زیرا امکان یادگیری روش های بهتر زندگی کردن را (که در اثر ارزیابی آن ارزش ها و اصول ثابت اخلاقی رخ می داد) منقطع می کرد. همچنین، معرفت شناسی اخلاقی پراگماتیستی فلسفه هایی که در آن به امور ماتقدم و پیشینی و آزاد از تجربه باور داشتند را رد می کند. روش های منطقی برای تعیین کردن خیر و حق نیز مورد تایید دیویی نیست. انسان هیچ چیزی را با استدلال محض نمی تواند اثبات کند. استدلال ها، داوری های ارزشی بخصوصی را ایجاد می کنند که حداکثر می توانند به عنوان فرضیه قابل قبول باشند و تنها در صورتی برای اقدام به کار می روند که در تجربه و بازتاب عواقب عمیق تر آن، نقش پذیر باشند. (Pappas,2009,40-52)

در نهایت باید فرضیه ها را بررسی کرد، با ملاحظه اینکه چگونه یک نتیجه واقعی را در بر خواهند گرفت. به این ترتیب اصول اخلاقی فلسفی سنتی که بر مبنای دگماتیسم شکل گرفته نابخردانه و جاهلانه است. این اصول اخلاقی متعصبانه که در چارچوب عقاید مذهبی بیان می شود مانع حرکت و پیشرفت در زندگی و حیات انسانی خواهد بود. حتی بهترین اصول و ارزش های ما که از درجه تایید بالایی برخوردار هستند فقط در زمان ما و شرایط ما این ویژگی را دارند. با تغییر شرایط، آن ها نیز به ناچار دست خوش تغییر و اصلاح و تکامل خواهند بود. تغییر و تحول، به ارزیابی های مجدد ما که بر طبق تغییراتی که در نتایج و عواقب جدید رخ داده، نیاز دارد. این دقت به ریشه ها و فلسفه های شکل گیری اصول و ارزش داوری ها بر می گردد. علاوه بر این، ما عواقب آزمون ها و بررسی های انجام نشده را نمی دانیم. بنابراین همیشه امکان از دست دادن اعمال و الگوهای رفتاری بهتری که ما آن ها را نیازموده ایم و حتی تصور هم نکرده ایم وجود دارد. (Dewey,1922, 25-6)

معرفت شناسی اخلاقی جان دیویی، زمینه گرایانه است. گونه ای از یک معیار و الگوی زمینه مند که در آن ارزش ها و داوری های ارزشی ما بر اساس بافت و شرایط خود ایجاد و یا تغییر می یابند: این ارزش ها کارا و راه گشا در همان مشکل و مساله ای می باشند که در آن شرایط خاص با آن مواجه بوده ایم. (از دیگر راهکارهای متصور و یا تست شده بهتر بوده است) ممکن است فردی تلقی های دیگری نیز از سیمای سوال برانگیز و مسئله سازی که در آن قرار گرفته، داشته باشد: مانند، موانع، ابهامات، تضاد، نیازهای برآورده نشده، خطرها، و مواردی از این دست. معیار و محک یک «داوری ارزشی» این است که کار کند (کارا باشد) و موفقیت را در یک عمل به بار بیاورد. یعنی باعث غلبه بر

موانع شود، ابهامات را از بین ببرد، تضادها و ناسازگاری‌ها را مرتفع سازد، نیازها را ارضا کند و جلوی خطرها را گرفته و یا دست کم آن‌ها را محدود کند. با توجه به توصیف و نوع نگاهی که مردم به مشکلاتشان دارند، معیار برتری و موفقیت یک داوری ارزشی در گرو گذر و فرا رفتن از پیشرفت و توسعه مندی درونی خود به کارایی و پیشرفت به صورت عملی است. (Dewey, 1922, 199, 208)

(Dewey, 1920, 173-4). البته راهکارهای پیشنهادی ممکن است در عمل با شکست مواجه شوند. این شکست می‌تواند به این بیانجامد که دست اندرکاران آن امر در فهم خود از مسائل و شرایط تجدید نظر کنند و در مرحله بعد به تلاش برای به دست آوردن راهکارهای جایگزین بپردازند. برای مثال، وقتی یک پزشک در یک دوره درمان بیمار خود به نتیجه نمی‌رسد، مجبور خواهد شد تا راه‌های جدید تشخیصی را بررسی کند. تشریح موضوع‌ها باعث باز شدن درب‌های جدیدی به روی آزمایش‌های تجربی و راه‌حل‌های پیشنهادی خواهد گردید. (Dewey, 1930, 22-37)

دیویی این تفکر که معیارهای درستی ارزش‌گذاری‌ها می‌توانند جدا از عمل نیز در نظر گرفته شوند را مردود دانست. او هر گونه تصویری از ارزش ذاتی چه به عنوان قسمی از وجود و یا جزئی از خود ارزش - صرف‌نظر از زمینه انجام عمل - مردود دانست. اینکه هدف از عمل، تحقق (رسیدن) یا مطابقت با آن ارزش ذاتی است را قبول ندارد. تأکید بر وجود چنین ارزش‌هایی، عمل ساخت داوری‌های ارزشی را از شرایط و زمینه‌ای که هدف و معنای آن‌ها بوده است خارج می‌کند. این بدین معنی نیست که کسی نمی‌تواند داوری‌های ارزشی فراگیر (کلی) و معناداری بسازد. برخی از موضوع‌ها و مسائل و همچنین راهکارهایشان، عمومی و همگانی هستند، اما در بسیاری موارد همان‌ها نیز در شرایط و موقعیت‌های گوناگون، طیف‌ها و شاخه‌های گسترده‌ای پیدا خواهند کرد. به طور خلاصه، ممکن است که داوری‌های ارزشی کلی و عمومی در طیف گسترده‌ای از مفاهیم مفید باشند. اما این به این معنی نیست که آن‌ها به ارزش‌هایی که خارج و مجزا از عمل هستند اشاره می‌کنند. (Dewey, 1939, 230)

نتیجه‌گیری

قضاوت و داوری در رویکرد عمل‌گرایانه دیویی، تحولی است و این مسئله ارتباط معناداری با نظریه تحولی و طبیعت‌گرایانه داروین دارد. استدلال در قاموس عمل‌گرایی صرفاً ایجاد‌کننده ارزیابی‌های جدید نیست بلکه دگرگون‌کننده‌ی ارزش‌گذاری‌های ماست. اینجا همان نقطه از نظریه دیویی است که از آن به «نقد (سنجش) و ذوق (پسند)» یاد می‌شود. (criticism and taste)

داوری‌های مربوط به ارزش‌گذاری‌های شایسته، به ارزش‌گذاری‌های ابتدایی مان و دگرگونی‌هایی که در آن رخ داده باز می‌گردد. بیان‌های جدیدی که بر ارزش‌گذاری‌های قبلی سوار می‌شوند. (اتصال و پیوند ارزش‌گذاری و ارزیابی کردن) که باعث می‌شود آگاهی ما نسبت به ویژگی‌های اشیاء و اموری که آن‌ها را ارزش‌گذاری می‌کنیم، واضح‌تر شود. پس استدلال به روش عمل‌گرایانه و

پیوند ارزش گذاری و ارزیابی نمودن، باعث جایگزین نمودن و اصلاح مسیرهای (روندهای) ارزش گذاری های مان می شود (Dewey, 1922, 4-9).

سنجیدن و ارزیابی نمودن، (داوری ارزشی) حتی وقتی که آن منظوری که به دست آمده، متضمن ارزشی مسلم باشد، خلاقانه (فعال و پویا) باقی می ماند زیرا همچنان به ما وابسته است تا اینکه عیار(وزن) «موقعیت های ارزش گذاری» را با توجه به ویژگی های جدید متن، معین کنیم. ارزیابی ها و عیارسنجی های قبلی نمی توانند موارد جاری را تعیین تکلیف کنند، زیرا احتمالات اولیه با وضعیت جدید سازگار نخواهند بود. در اینجا نیز تاثیر پذیری جان دیویی از بحث سازگاری و آدابیتشن داروین و فلسفه زیست شناسی را به وضوح حس خواهید کرد. شرایط و موقعیت یک سوی قضیه است، ارزش ها یک سوی قضیه و انتخاب گری انسان سوی مرکزی و محوری قضیه. این انسان است که انطباق و سازگاری شرایط بر ارزش ها را می سنجد و داوری می کند. البته داوری کردن یک بخش روانشناسی انسان است و سوی دیگر انتخاب اوست. انسان ممکن است قضیه و احکامی را داوری کند اما در تصمیم گیری بر خلاف داوری و ارزش گذاری خود عمل کند (Dewey, 1915, 30-5; Dewey, 1922, 10-20).

نگاه اندام وار به جامعه، در بیان دیویی به وضوح قابل مشاهده است. آنچه او را به سیستماتیک دیدن فرد در جامعه هدایت می کند اندیشه تکاملی و تحول گرایانه داروین است. داروین انسان را در تاریخ طبیعی او رصد می کند. فرد را به تنهایی نمی بیند. در این نگرش او طبیعت را یکپارچه بررسی می کند و اجزای آن را از یکدیگر جدا نمی کند. در پی این روند که در اندیشه داروین رخ داده است او در پی اتصال این جانداران به ظاهر مجزا و بی بط به یکدیگر است. او روند تغییر تدریجی را در تاریخ شکل گیری و تحول (فرگشت انسان) انسان از طریق فسیل شناسی و زمین شناسی پیدا کرده است (Dewey, 1909, 4-9). روند استدلال علمی و تدریجی داروین دقیقاً مشابه نوع و روشی است که دیویی در پیش گرفته است. اموری در پی هم در طبیعت رخ می دهد، ما نتایجی از آن می گیریم، آن را با بررسی و تحقیق و آزمایش به وسیله علوم دیگر بازنگری می کنیم. بسیاری از ارزش گذاری های ما و داوری های ارزشی ما در نتایجی است که در مواجهه با طبیعت و محیط مان گرفته ایم. پیوند بین علوم طبیعی و علوم انسانی همین نقطه است. دیویی به نگاه تاریخی به اندیشه انسان و تغییر آن در گذر زمان توجه عمده دارد، که البته در این نگاه تاریخی علاوه بر سیر پیوسته تغییر موجودات و به وجود آمدن از یکدیگر در طول زمان بسیار، تاثیر هگل نیز بر اندیشه او بسیار پر رنگ است. (سیدی فضل اللهی، ۱۳۹۵، ۱۴-۲۶)

« ... تمامی تاریخ علم، هنر و اخلاق نشان می دهد ذهنی که در افراد می بینیم، دقیقاً ذهن فردی نیست، خود آن ذهن، دستگاهی از باور ها، بازشناسی ها، نادانی ها، پذیرش ها و رد نمودن ها، انتظارات

و تقدیرها و تحسین های معناهایی است که تحت تاثیر آداب و رسوم و سنت شکل گرفته است.» (Rogres,2008,38)

آنچه جان دیویی نتیجه می گیرد، پیوستگی فرد و جامعه است. نه کل نگری محض و نه جزئی نگری محض. جامعه دارای طیف های مختلف و لایه های گوناگون است.

« این که گمان کنیم چیزی را جدا از پیوندهایش با امور دیگر می توان شناخت، گم کردن سر نخ است. هر چه بیشتر از پیوندها و هم کنشی ها مطمئن شویم، امر مورد نظر را بیشتر می شناسیم.» (Gouinlock,1972,45)

این اعتقاد که تجربه در سیر تاریخی خود از دنیای باستان تا به امروز در حال پربارتر شدن است و همچنین تاکید وی بر زمینه و بافت فرهنگی از یک طرف و ارائه هگلی طبیعی شده از طرف دیگر نشان می دهد که دیویی با تمرکز بر مفهوم تجربه، این دو جریان فکری را متحد کرده است. دیویی خود آگاهانه خوانشی تاریخی از تغییر و تحولات برداشت های فلسفی از تجربه را با درس هایی که وی از طبیعت گرایی داروینی فراگرفته است، جمع می کند (قاسمی، ۱۳۹۵، ۱۰-۱۵).



منابع

- استراترن، پل، (۱۳۸۹)، آشنایی با دیویی، ترجمه کاظم فیروز مند، تهران، نشر مرکز.
- بهزاد، محمود، (۱۳۸۰)، داروینیسیم و تکامل، تهران، دادار.
- داروین، چارلز، (۱۳۸۰)، منشا انواع، ترجمه نورالدین فرهیخته، اهل قلم.
- روزنبرگ، الگزاندر، (۱۳۹۲)، درآمدی معاصر بر فلسفه زیست شناسی، ترجمه پریسا صادقیه، پیام امروز.
- سیدی فضل اللهی، سید صابر (۱۳۹۵)، فلسفه در تغییر، جان دیویی و ویلیام کلیفورد، تهران، آموزش برتر.
- زمانی، مهدی، (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه غرب ۲، تهران، دانشگاه پیام نور.
- قاسمی، اعظم (۱۳۹۵)، فلسفه اخلاق جان دیویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نقیب زاده جلالی، میرعبدالحسین، (۱۳۹۵)، درآمدی به فلسفه، تهران، طهوری.
- Dewey, John, (1932), Ethics, rev. ed. (John Dewey and James Tufts), in Later Works, vol. 7.
- Dewey, John, (1909), The Influence of Darwin on Philosophy, in Middle Works, vol. 4.
- Dewey, John, (1915), The Logic of Judgments of Practice, in Middle Works, vol. 8.
- Dewey, John, (1927), The Public and Its Problems, in Later Works, vol. 2.
- Dewey, John, (1920), Reconstruction in Philosophy, in Middle Works, vol. 12.
- Dewey, John, (1930), Three Independent Factors in Morals, in Later Works, vol. 5.
- Dewey, John, (1939), Theory of Valuation, in Later Works, vol. 13.
- Dewey, John, (1922), Valuation and Experimental Knowledge, in Middle Works, vol. 13.
- Dewey, John, (1925), Value, Objective Reference, and Criticism, in Later Works, vol. 2.
- Fesmire, S., (2003), John Dewey and Moral Imagination: Pragmatism in Ethics, Bloomington: Indiana University Press.
- Gouinlock, J., (1972), John Dewey's Philosophy of Value, Atlantic Highlands, N.J.: Humanities Press.
- Pappas, G., (2009), John Dewey's Ethics: Democracy as Experience, Bloomington: Indiana University Press.
- Rogers, M., (2008), The Undiscovered Dewey: Religion, Morality, and the Ethos of Democracy, New York: Columbia University Press.

- Welchman, J., (1995), Dewey's Ethical Thought, Ithaca: Cornell University Pres.

